

بسترسازی هویت مقاومت در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در عصر جهانی‌شدن (با تأکید بر مدل اقدام جمعی)

مجتبی نوروزی^{*۱}

۱- دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

جهانی‌شدن، یک پدیده پیچیده و چند وجهی است که در ابعاد مختلف آن می‌توان شاهد بسط و گسترش تحولات بزرگی چون جنبش‌های اجتماعی و پدیده بنیادگرایی بود. یکی از مدل‌های بنیادگرایی، بنیادگرایی مذهبی است که با تأکید بر هویت مقاومت سعی در مقابله با پدیده جهانی‌شدن دارد از این روست که این نوع از بنیادگرایی مرز جغرافیایی را طی می‌کند تا بتواند در برابر جهانی‌شدن ایستادگی نماید؛ اما چگونه هویت مقاومت موجب شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و بنیادگرایی می‌شود؟ سوالی است که در این تحقیق به آن می‌پردازیم. در این تحقیق سعی شده تا این مسئله را با استفاده از مدل اقدام جمعی مورد بررسی قرار دهد. در پایان می‌توان گفت که نگاه به تأثیر جهانی‌شدن در عرصه‌ی فرهنگی به‌طور معمول به‌صورت چشم‌اندازی بدبینانه بوده است. همین نگاه بدبینانه در شکل‌گیری جریان‌های هویتی مقاومت تأثیر جدی داشته است. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای-اسنادی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: اقدام جمعی، بنیادگرایی، جنبش‌های اجتماعی، جهانی‌شدن، هویت مقاومت

مقدمه

جهان در اواخر قرن بیستم، شاهد ظهور شبکه‌ای از جنبش‌های سیاسی و فکری مذهبی، قومی، مهاجران، فمینیست‌ها و طرفداران حفظ محیط زیست بوده است؛ برای نمونه در سال ۱۹۹۴ مناقشات قومی هسته اصلی ۱۸ مورد از ۲۳ جنگ و ۸ مورد از ۱۳ عملیات صلحانان سازمان ملل را تشکیل داده‌اند. همچنین، شاهد بازتولید گسترده هویت مذهبی هستیم که از میان آن‌ها می‌توان به تحولات موسوم به بهار عرب در تونس، مصر، یمن و... که از پایان سال ۲۰۱۰ آغاز شد، اشاره کرد. گرچه ریشه‌های خیزش‌های جهان عرب و نارضایتی‌های عمومی برخواسته از آن‌ها طیف مختلفی از دلایل سیاسی، اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی را در بر می‌گرفت، لیکن توجه به نقش هویت مذهبی، بحران معنا و مقاومت برای حفظ سنت‌های محلی و همچنین تجدید قدرت گروه‌های بنیادگرا در جریان این تحولات نیز قابل تأمل است. مهم‌تر از همه اینکه شاهد انتقال سریع این تحول‌ها در سایه وسایل ارتباطی جهانی هستیم. این جنبش‌ها بخشی از منازعه‌ای بزرگ‌تر بر سر شناسایی هویت و تمایز هستند و مهم‌ترین خواسته آن‌ها این است که هویتشان را به رسمیت بشناسند، آن‌ها را محترم شمرده و رفتاری مشابه دیگران با آنان داشته باشند. هواداران این نظریه در عین آگاهی به تأثیر شگرف فناوری ارتباطات در تکوین و پیدایش آگاهی جهانی، فرض برتری ذاتی سنت یا تمدن غرب را انکار و در مقابل بر اهمیت میراث تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر تأکید می‌کنند؛ بر این اساس، جهانی‌شدن ناظر به ظهور انبوه هویت‌های خاص در سطح جهانی است که موجبات انطباق و بازتولید هویت‌های فرهنگی را در کل جهان به‌عنوان مکانی واحد فراهم می‌آورد؛ از این‌رو برخی معتقدند جهانی‌شدن باعث می‌شود تا فرهنگ‌ها ضمن شناخت خود و تقویت خودآگاهی محلی و استفاده از میراث مثبت تحول و فرهنگ در سطح جهانی، خود را نشان‌دهند. از این‌رو شکل‌گیری هویت مقاومت در عصر جهانی‌شدن یکی از میراث آن به شمار می‌رود.

بر این اساس و به باور برخی بنیادگرایی روایتی از هویت مقاومت است که سعی در مقاومت در برابر جهانی‌شدن را دارند، تروریسم و جنبش‌های افراط‌گرایانه بیان خشونت‌آمیزی از مقاومت است که مکانیسم جهانی‌شدن را برای دستیابی به اهداف خود استفاده می‌کند. از این‌رو، تبیین هویت مقاومت در عصر جهانی‌شدن که تقابل غیریت و هویت می‌باشد، از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد که در این پژوهش سعی می‌کنیم با استفاده از مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی به این مسئله بپردازیم.

گرچه چنین به نظر می‌رسد که بنیادگرایی مذهبی با تکیه بر هویت مقاومت سعی در مقابله با جهانی‌شدن دارد، لیکن نمی‌توان منکر شد که کمرنگ شدن محدودیت‌های زمانی و مکانی در فضای جهانی شده امروز و استفاده از مزایای آن، خود شرایط را برای بسط فعالیت‌های این دست نهضت‌ها و

حرکات اسلامی مساعد ساخته است. بدین ترتیب جهانی‌شدن برای جنبش‌های اجتماعی به‌طور کلی و جنبش‌های اسلامی به‌طور خاص؛ به کاتالیزوری جهت‌تولد، رشد، گسترش و نفوذ جهان‌گستر تبدیل شده است؛ اما هویت مقاومت از چه طریق می‌تواند موجب شکل‌گیری جنبش‌های اسلام‌گرا و بنیادگرایی شود؟ فرض بر آن است که در روند شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی عواملی از جمله اثربخشی جمعی، احساسات منفی (چون خشم و خشونت و احساس محرومیت و طردشدگی)، بی‌عدالتی درک شده، نابرابری ساختاری، قصد مشارکت و مسائلی از این دست موجب شکل‌گرفتن موضعی تدافعی از "ما/خود" در برابر "آن‌ها/دیگری" و تشکیل هویت مقاومت در یک گروه اجتماعی می‌شود. در همین راستا نوشتار حاضر ابتدا مبحث جهانی‌شدن و هویت را مطرح ساخته و در ادامه نیز به توصیف موضوعات جهانی‌شدن، بحران هویت، هویت جمعی، جنبش‌های اجتماعی و در نهایت بسترسازی هویت جمعی در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و تبیین مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی پرداخته است. در پایان نیز بنیادگرایی به‌عنوان روایتی از هویت مقاومت مورد توجه قرار گرفته است.

جهانی‌شدن و هویت

به نظر می‌رسد که ما برای درک درست از جهان در آغاز عصر اطلاعات و فناوری و درک برخی از حوادث فعلی، همچون: ظهور بنیادگرایی مذهبی و شبکه‌های تروریستی، نقش هویت ملی در مهار جوامع در جهان جهانی شده، افزایش نیروی مقاومت در برابر سرمایه‌داری جهانی بدون کنترل، یک جنبش چندبعدی در جهت عدالت جهانی، بازسازی ساختاری کشورها در مدیریت پیچیدگی جهانی، تحول به سمت یک فرم و قالب نهادی و وضعیت شبکه‌ای در عصر چندجانبه‌گرایی، تلاش برخی کشورها برای تجدید و تثبیت دوباره خود به‌عنوان بازیگران مستقل به‌رغم زندگی در جهانی وابسته (Castells, 2010:xxxvii) نیازمند یک چارچوب تحلیلی جدید و تکامل‌یافته‌تر باشیم. برای دستیابی به چنین چارچوبی مناسب است ابتدا تعریفی از جهانی‌شدن ارائه داده و مروری گذرا بر ابعاد آن داشته باشیم.

جهانی‌شدن

در ابتدا لازم است به توضیح مختصری از جهانی‌شدن و سپس مفهوم هویت پردازیم. مفهوم جهانی‌شدن مفهومی چندبعدی است، زیرا جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، فرهنگی و... از

جهانی‌شدن وجود دارد. به گفته گیدنز^۱ (۱۹۹۰) جهانی‌شدن می‌تواند به‌عنوان افزایش روابط اجتماعی در سطح جهانی تعریف شود چنانکه محل‌های دور از یکدیگر را به‌گونه‌ای پیوند می‌زند که اتفاقات محلی به‌واسطه رویدادهایی که کیلومترها دورتر اتفاق می‌افتد، شکل گیرند و برعکس. تعریف وی نشان می‌دهد که جهانی‌شدن پدیده‌ای است که مرزهای جغرافیایی کشورها را کمرنگ ساخته است. واترز^۲ (۲۰۰۱) نیز جهانی‌سازی را "فرایندی اجتماعی^۳ توصیف می‌کند که در آن محدودیت‌های جغرافیایی، ترتیبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در حال کاهش است و مردم به‌گونه‌ای فزاینده از رفع این محدودیت‌ها آگاهی یافته و بر پایه آن عمل خواهند کرد" (Nurullah, 2008: 46).

همچنین طبق گفته یان آرت شولت^۴، جهانی‌شدن به معرفی و گسترش بُعد چهارم فضای اجتماعی اشاره دارد. شرایط جهانی نسبتاً لامکان، بدون فاصله، با تعاملات بی‌مرز و وابستگی‌های متقابل بین افراد است، به‌گونه‌ای که جهان به‌عنوان یک مکان واحد^۵ نمایان می‌شود. این جنبه از آنچه می‌تواند "گسترش فرا سرزمینی^۶" نامیده شود، شرایط جهانی را از شرایط بین‌المللی متمایز می‌کند و این امر باید تأکید شود که: جهانی‌شدن همان بین‌المللی‌شدن^۷ نیست. مبادلات بین‌المللی دربرگیرنده عبور از مرزهای سرزمینی است، لیکن جهانی‌شدن روابط اجتماعی را فراتر از این فضا مندی سرزمینی در بر می‌گیرد. (Scholte, 1996: 571)

جهانی‌شدن به گسترش و شتاب اخیر جریانی از افراد، سازمان‌ها، سرمایه‌ها، تصاویر و ایده‌ها در سراسر بخش‌های مختلف جهان اشاره دارد. اگر چه تماس و تبادلات میان گروهی در سراسر تحولات بشری اتفاق افتاده است، جریانات جهانی در سراسر مرزهای فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی در چند دهه گذشته با توجه به تغییرات سیاسی و اقتصادی و همچنین تحولات در حمل و نقل و فناوری اطلاعات افزایش یافته است. در این بین عواقب جهانی‌شدن عمدتاً در سطح کلانی از روندهای اجتماعی و اقتصادی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. برای تشریح بهتر این وضعیت باید مروری بر ابعاد مختلف جهانی‌شدن داشت. امروزه بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده در رابطه با جهانی‌شدن از استدلال‌ات اساسی که جهانی‌شدن اقتصاد را بازگو می‌کنند فراتر رفته و به‌خصوص بر جنبه جهانی‌شدن سیاست و همچنین جهانی‌شدن فرهنگ بحث می‌کنند. لذا نمی‌توان از مؤلفه‌ها و ابعاد غیراقتصادی جهانی‌شدن چشم پوشید، چرا که

1- Giddens

2- Waters

3- social process

4- Jan Aart Scholte

5- a single place

6- supraterritoriality

7- internationalization

جهانی شدن فرآیند عامی است که ابعاد مختلف حیات انسانی را دربر می‌گیرد و با نمودهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همراه است (بیات، ۱۳۸۶: ۲۵۲). در بررسی ابعاد و وجوه جهانی شدن، توجه به ماهیت چند بعدی و مرکب این پدیده ضروری است. در آثار نویسندگان، فرایند جهانی شدن معمولاً در چهار حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. بعضی هم حوزه فنی را پنجمین حوزه جهانی شدن دانسته‌اند (نش، ۱۳۸۰: ۱۰).

هویت اجتماعی

از دیگر سو، یکی از موضوعات قابل توجه و پیچیده در عصر جهانی شدن بحث هویت است که باید به مکانیسم شکل‌گیری و تحول آن درون جامعه شبکه‌ای مدرن و پویا نگاه کرد. آنچه فهم ساخت هویت در این دوران را بسیار پیچیده‌تر می‌سازد تضعیف عناصر هویت‌ساز مدرن یعنی بازار و دولت در این فرآیند می‌باشد. در واقع افراد به سمت شکل دادن هویت خود بر اساس تجارب شخصی دارای عناصر قلمرویی، زبان‌شناختی، فرهنگی و متراکم پیش می‌روند که به واسطه تکرر بی‌اندازه در این دوران شکل‌گیری هویت‌های جمعی را بسیار پیچیده‌تر می‌نماید. با وجود تمام این پیچیدگی‌ها فهم جنبش‌های اجتماعی بدون توجه و تمرکز بر مفهوم هویت در دوران جهانی شدن امری غیرممکن است. در همین راستا در ارتباط با بنیادگرایی اسلامی می‌توان گفت که این نوع جنبش بیش از هر چیز دربردارنده یک نوع هویت مقاومت است، مقاومت در برابر عناصر جهانی و امتداد این عنصرها در سطوح منطقه‌ای، ملی و محلی، مقاومتی ارتجاعی برای بازگشت به صورت‌های هویتی گذشته.

دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های مربوط به هویت، در معنای متناسب شخصی و جمعی آن، در زندگی اجتماعی مدرن به‌طور فراگیر و جدی رواج داشته است. مسائل مربوط به شناسایی هویت خود/گروه^۱ بر طیف کاملی از علائق انسانی، فعالیت‌ها، هنجارها و ساختارهای اجتماعی تأثیر به‌سزایی داشته است. قرون گذشته مملو از موارد و مصادیقی است که مردم با تأکید و با ادعای تشخیص و فهم خود از "بودن و تعلق داشتن"؛ کشته شده یا کشته‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت، نیاز به شناخت هویت - به‌منظور تعریف خود و تأیید این هویت از سوی دیگران - به‌عنوان یک نگرانی رده اول در روابط اجتماعی معاصر قابل توجه است. بی‌شک در شرایط مدرنیته، جستجوی هویت با مسائل مهم اجتماعی چون معاش، قدرت، ارتباط و دانش به‌طور عمیق در ارتباط است. باوجود این اهمیت، موضوعات هویتی تا همین اواخر مورد توجه کمی

1- self/group identification

در مطالعات بین‌المللی قرار گرفته‌اند. چنانچه روابط بین‌الملل بر نحوه و چگونگی جنگ، دیپلماسی، تجارت، ائتلاف، قانون و حقوق بشر متمرکز بوده است. اگرچه مسائل مرتبط با هویت جمعی در هر یک از موضوعات مذکور دخیل است، اما پژوهشگران امور جهانی بیشتر هویت را جنبه غیر مسئله‌ساز زندگی بین‌المللی می‌دانند. چنانچه پژوهشگران روابط بین‌الملل در عقاید مختلف نظری سنتی - چون: واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم - تصور می‌کنند که هویت‌های مبهم و بی‌ثبات تنها در سطح افراد و محلات (موقعیت‌های محلی)^۱ به وجود می‌آیند. لیکن زمانی که از روابط اجتماعی در مقیاس جهانی صحبت می‌کنیم، مقوله هویت به ملیت و وفاداری برای دولت‌سرزمینی مربوطه منتهی می‌شود. (Scholte, 1996: 571) چنانچه شکل‌گیری هویت‌های ملی را می‌توان از نظر جغرافیایی به‌عنوان نتیجه‌ای از فشرده‌سازی بی‌سابقه فضای اجتماعی که از اواسط قرن نوزدهم به بعد برای بسیاری از مردم در سراسر جهان اتفاق افتاد، توضیح داد. پیش از آن مقطع، هویت‌های جمعی به‌طور عمده از مناطق کوچک، منزوی و کم‌وبیش مستقل حاصل می‌شدند. با این حال، پس از این دوران و با گسترش ماشینی‌شدن، تمایلات انبساطی سرمایه‌داری، گسترش سازمان‌های بوروکراتیک در مقیاس بزرگ و رشد بیشتر شرایط این جهانی به‌عنوان رویکردی در مقابل جهت‌گیری‌های معنوی، شاهد تشدید بی‌سابقه‌ای از مبادلات راه دور و وابستگی‌های متقابل در سیستم جهانی هستیم. (Scholte, 1996: 568)

مفهوم‌سازی هویت در میان رشته‌های مختلف متفاوت است. هویت تحت عنوان "واحد" یا "چندگانه"؛ "واقعی" یا "ساخته‌شده"؛ "پایدار" یا "سیال"؛ "شخصی" یا "اجتماعی" و بسیاری جهات متناقض دیگر، تعریف شده است. یکی از اولین موارد در بررسی موضوع هویت این است که هویت شخصی (فردی) و اجتماعی (گروهی) باید از هم تفکیک شوند. به نظر می‌رسد این امر به‌طور شهودی امری ساده است، اما با بررسی دقیق‌تر می‌فهمیم که تمایز مفهومی بین هویت شخصی و اجتماعی کمتر مشخص و واضح است. یک پاسخ به این امر این است که هویت شخصی و اجتماعی به طبقات مختلفی از محتوای هویت اشاره دارد. تاجفل (۱۹۷۸) هویت اجتماعی^۲ را به‌عنوان "آن بخشی از خویش‌پنداری فرد می‌داند که از دانش وی در مورد عضویتش در یک گروه اجتماعی (گروه‌ها)، همراه با ارزش و اهمیت عاطفی وابسته به آن عضویت نشأت می‌گیرد. (Vignoles, 2017: 1)

1- individuals and localities

2- social identity

هویت‌های اجتماعی به افراد این امکان را می‌دهند تا با طرح مقایسه‌ای مطلوب و مناسب بین درون-گروه و برون-گروه^۱، انگیزه‌های خود ارزشمندی و تمایز را تحقق بخشند. همچنین درحالی‌که تئوری هویت اجتماعی غالباً به‌عنوان توضیحی در مورد تبعیض، رقابت و درگیری میان گروهی^۲ مورد استفاده قرار می‌گیرد، چارچوب وسیع‌تری برای درک چگونگی مدیریت هویت جمعی^۳ افراد در بستر روابط قدرت بین گروه‌ها را نیز فراهم می‌آورد. یک نکته قابل توجه این نظریه، تقسیم واضح بین درون گروه و برون گروه، به عبارتی بین "ما" و "آن‌ها" است. همچنین، این نظریه از منظر گروه‌های طردشده (همچون اقلیت قومی) تدوین شده و عوامل روانشناختی و ساختاری که اعضای گروه را قادر می‌سازد تا وضعیت موجود را به چالش بکشند را نیز تشریح می‌کند؛ بنابراین، هویت جمعی بیش از آنکه مبنایی برای ارزش و تعریف شخصی باشد، ابزاری روانشناختی برای تغییر اجتماعی یا مقاومت در برابر تغییر است (Rosenmann et al, 2016: 204).

در همین راستا و در ادامه پیوند مبحث هویت جمعی و رفتار مقاومت در فرآیند جهانی‌شدن می‌توان گفت، فرهنگ جهانی شده غربی این پتانسیل را دارد که برخی از انواع بی‌عدالتی‌های اجتماعی تعبیه شده در سیستم‌های اجتماعی خاص را بی‌ثبات کند؛ اما گاهی اوقات، این اثر بی‌ثبات کننده برعکس، موجب واکنش‌ها و عکس‌العمل‌هایی شدید و برجسته ساختن اختلافات بین گروه‌ها و تنش‌ها می‌شود. در نتیجه چنین مخالفت‌های خاصی مطالبات جای گرفته در گروه‌های میراث^۴ را برای بازگشت دفاعی به اصول فرهنگی و مذهبی خود قوت می‌بخشد. در این فرآیند غالباً عناصر رده پایین‌تر در سلسله مراتب اجتماعی محلی دوباره احیا می‌شوند. بدین ترتیب خطوط گسل بین کسانی که با فرهنگ جهانی شده غربی هم‌تراز بوده و کسانی که علیه آن اقدام می‌کنند؛ زمینه‌ساز بسیاری از درگیری‌های درون-گروهی خشونت‌آمیز است که امروز جهان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (Rosenmann et al, 2016: 203).

ساخت جایگزین از معنا بر پایه هویت: "خود" در برابر "دیگری"

مانوئل کاستلز در مطلبی با عنوان "جهانی‌شدن و هویت: دیدگاهی مقایسه‌ای" چنین اذعان می‌کند که جهانی‌شدن و تقویت هویت‌های مختلف فرهنگی (مذهبی، ملی، قومی، جغرافیایی، جنسیتی و غیره) تضادفی نبوده بلکه محصول یک رابطه سیستمی بین این دو پدیده است (Castells, 2006: 56). در بستر

- 1- ingroup and outgroup
- 2- intergroup
- 3- collective identities
- 4- heritage groups

جهانی‌شدن، شکاف بین دولت و عاملیت آن، بسیاری از افراد را برای ایجاد هویت جمعی خود تحریک می‌کند. این امر بدان دلیل است که آن‌ها از کشوری که دیگر عامل و نماینده آن‌ها نیست، یا به آن‌ها در ایجاد معنا در زندگی خود یاری نمی‌رساند، احساس بیگانگی می‌کنند؛ بنابراین آن‌ها تمایل دارند که هویت‌های جمعی خود را بر مبنای و پایه‌های تاریخی بنا کنند. هویت راهی برای ایجاد معنا در زندگی افراد در زمانی است که به نظر می‌رسد علت وجودی^۱ در حال اضمحلال است. در نتیجه واکنش به این امر در قالب ساختی جایگزین^۲ از معنا بر پایه هویت است (Castells, 2006: 62-63).

جهانی‌شدن و اطلاعاتی شدن^۳، به واسطه شبکه‌هایی از ثروت، فناوری و قدرت که دنیای ما را متحول کرده‌اند، در حال پیشروی است. گرچه آن‌ها ظرفیت تولیدی، خلاقیت فرهنگی و پتانسیل ارتباطی ما را افزایش می‌دهند؛ لیکن در عین حال جوامع را از حقوق (امتیازات ویژه و خاص) نیز محروم می‌سازند. از آنجاکه نهادهای دولتی و سازمان‌های جامعه مدنی مبتنی و متکی بر فرهنگ، تاریخ و جغرافیا هستند، شتاب ناگهانی سرعت تاریخی و انتزاع قدرت در شبکه رایانه‌ها، در حال تجزیه و فروپاشی سازوکارهای موجود کنترل اجتماعی و نمایندگی سیاسی هستند. بدین ترتیب به استثناء نخبگان کوچکی از گلوبالیتهای^۴ (نیمه موجود، نیمه جریان^۵)؛ مردم در سراسر جهان نسبت به از دست دادن کنترل بر زندگی، محیط زیست، کار، شغل، اقتصاد، دولت و کشورهایشان ابراز نارضایتی می‌کنند؛ بنابراین، در پی یک قانون قدیمی تحولات اجتماعی، مقاومت در مواجهه با تحکم و سلطه قرار می‌گیرد؛ توانمندسازی علیه ناتوانی^۶ و واکنش نشان می‌دهد؛ و پروژه‌های جایگزین نیز نظم جهانی جدید را به چالش می‌کشند. با این حال، این واکنش‌ها و بسیج جمعی، در قالب‌های غیرمعمول ظاهر می‌شوند و به روش‌های غیر منتظره‌ای نیز پیش می‌روند. برخی از این تحرکات و واکنش‌ها به جهانی‌شدن را می‌توان در فعالیت‌های گروه‌هایی چون زاپاتیست‌های چیاپاس، مکزیک؛ اوم شینریکو، یک فرقه زاپنی؛ القاعده، یک شبکه تروریستی جهانی؛ و جنبش عدالت جهانی، معروف به جنبش ضد جهانی‌سازی مشاهده کرد (Castells, 2010: 72).

1- the raison d'être

2- alternative construction

3- informationalization

۴- یک گلوبالیتهی شخصی (هستی/موجودی) است که از فناوری ارتباطات متقابل (فضای جریان‌ها) در ساخت هویت استفاده می‌کند.

5- globopolitans

6- half beings, half flows

7- powerlessness

مفهوم هویت جمعی

هویت جمعی یکی از تئوری‌های رفتار جمعی است که به تشریح و تبیین "مؤلفه‌های حرکت‌های جمعی" می‌پردازد. مفهوم هویت جمعی، در صدد توضیح این امر است که چگونه جنبش‌های اجتماعی ایجاد شده، تعهد خود را حفظ کرده و بین بازیگران خود در طول زمان انسجام و وحدت برقرار می‌کنند. با وجود کاربرد گسترده آن، هویت جمعی یک مفهوم به‌شدت انتزاعی است و هیچ تعریفی از آن مبتنی بر رضایت بخش مهمی از متفکران وجود ندارد. دورکیم نخستین جامعه‌شناسی است که در تحلیل‌های او ردپایی از هویت جمعی پیدا می‌شود. مهمترین مفهومی که در آرای او با هویت، ارتباطی تنگاتنگ دارد، وجدان جمعی است. وجدان جمعی از نظر او «شامل مجموعه اعتقادات و احساسات مشترک در میانگین افراد یک جامعه واحد است که دستگاه معینی را تشکیل می‌دهند و حیات خاص خود را دارد» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۷۷). در نظریه ملوچی نیز هویت جمعی عنصر غالب در کنش‌های جمعی به حساب می‌آید. «هویت جمعی یک تعریف مشترک و تولید شده از روابط متقابل چند فرد در حال ارتباط است که توجه به منشأ کنش خویش همچنین زمینه امکانات و محدودیت‌هایی دارند که کنششان در آن صورت می‌پذیرد» (Melucci, 1981:34) او معتقد است که «رفتار جمعی یک پدیده واحد تجربی نیست» بلکه در یک نظام کنشی چندقطبی جای دارد. قطب‌هایی که رفتار جمعی در آن قرار گرفته است عبارت‌اند از «اهداف»، «وسایل» و «محیط» (Melucci, 1981:26).

ملوچی یک رابطه‌گراست. او در تعریف خود از «هویت جمعی» تأکید می‌کند که این هویت مانند پلی بین منشأ کنش افراد و امکانات و محدودیت‌های اجتماعی عمل می‌کند. این هویت از نظر او مهم‌ترین عامل کنش‌های جمعی است (Melucci, 1981:34). نگاه عمومی ملوچی به رفتارهای جمعی به نظر می‌رسد که تمام متغیرهای جنبش‌های اجتماعی را ببوشاند؛ اما تحلیل او از این نظام عمومی ما را به نحوه به کارگیری این عوامل در "مکان" و "زمان" یک جنبش اجتماعی راهبر نمی‌شود. او تعدد "کنشگران" و "شبکه معانی" را به حساب می‌آورد اما نمی‌توانیم از توضیحاتش یک مدل عملی برای جنبش‌های اجتماعی استخراج کنیم. او تلاش می‌کند یک مدل "تحلیلی" بسازد و از ارائه مدلی "تجربی" اجتناب کند (Melucci, 1981:24)؛ اما در نهایت هر تعمیم "تحلیلی" باید قادر باشد مثال‌های "تجربی" را توضیح دهد.

اگرچه تعریف اجماعی جامعی از هویت جمعی وجود ندارد، بحث‌های مربوط به این مفهوم همواره بیانگر آن است که جوهر هویت جمعی در قالب یک مفهوم یا حسی مشترک از "یکی بودن"^۱ یا "ما بودن"^۲ است که در ویژگی‌ها و تجارب مشترک واقعی یا تصور شده در میان کسانی که این جمع را تشکیل می‌دهند و در رابطه یا تضاد با یک یا چند مجموعه واقعی یا تصور شده از "دیگران"^۳ نمود یافته است. باور غالب در مفهوم مشترک "ما"، یک احساس متناظر با "عاملیت جمعی"^۳ است. این حس که عنصر عملی هویت جمعی است، نه تنها احتمال اقدام جمعی برای دستیابی به منافع مشترک را نشان می‌دهد، بلکه حتی از چنین کنشی نیز دعوت می‌کند؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد که هویت جمعی به واسطه یک احساس مشترک و تعاملی از "ما" و "عاملیت جمعی" تشکیل می‌شود. گرچه این مفهوم دو لبه را می‌توان از ساختارهای جامعه‌شناختی کلاسیک چون "وجدان جمعی" دورکیم و یا "آگاهی طبقاتی" مارکس بیرون کشید، اما حتی در بیشتر مباحث مفهومی از هویت جمعی و به‌ویژه جنبش‌های اجتماعی نیز آشکار است (Snow, 2001: 3).

مفهوم جنبش‌های اجتماعی

اصطلاح جنبش اجتماعی توسط «سن سیمون» در اوایل قرن ۱۹ ابداع شد. جنبش‌های اجتماعی نیرویی به شمار می‌روند که بنیان جدیدی از اقتدار و قدرت را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. سن سیمون معتقد به جمع شدن نخبگان علمی و روشنفکران و افراد دارای مال و منال بود که با یکدیگر نظام اجتماعی را در حیطه عقلانی باز تنظیم می‌کنند. جنبش اجتماعی در واقع نوعی از آمادگی جمعی برای کنش است که از طریق آن برخی از انواع تغییرات کسب می‌گردد، برخی از نوآوری‌ها پدید می‌آید و یا برخی شرایط بازگردانده می‌شود. یا می‌توانیم جنبش‌های اجتماعی را نوعی دادوستد جمعی در جهت استقرار یک نظم جدید برای زندگی تعریف کنیم (King, 1986:27).

با ظهور جنبش‌های اجتماعی ملی در قرن ۱۸، نظریه‌پردازان اولیه بر سه جنبه این جنبش‌ها که از آن بیشتر بیم و وحشت داشتند، تمرکز کردند: افراط‌گرایی، محرومیت و خشونت (Tarrow, 1994:4). در میان کسانی که به مطالعه جنبش‌های اجتماعی پرداخته‌اند در رابطه با اینکه یک جنبش اجتماعی واقعاً چیست، توافق چندانی وجود ندارد. چنانچه از زمانی که نیل اسملسر در اثر کلاسیک خود، تئوری رفتار

1- "one-ness"

2- "we-ness"

3- collective agency

جمعی^۱، جنبش‌ها را به "نتیجه-محور"^۲ و "ارزش-محور"^۳ تقسیم کرد، شکافی در میان محققان جنبش‌های اجتماعی ایجاد شده است؛ یعنی شکافی بین افرادی که بر آنچه ممکن است "جنبش‌ها در خیابان" نامیده شود؛ تمرکز داشته (جنبش‌های نتیجه‌گرا)، در مقابل افرادی که بر روی آنچه "جنبش‌ها در ذهن" نامیده می‌شود، تمرکز می‌کنند (جنبش‌های ارزش‌گرا). از یک طرف، یک جنبش اجتماعی، به‌عنوان یک شکل جمعی از رفتار اجتماعی تعریف خواهد شد که به‌صراحت برای عمل سیاسی سازمان یافته است. این دسته جنبش‌ها، از آنچه هربرت کیتشلت^۴ در تحلیل خود از جنبش‌های ضد هسته‌ای در دهه ۱۹۷۰ ساختارهای فرصت سیاسی^۵ نامید، استفاده می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی، به نشان دادن خود، از طریق یک فرم و قالب شناخته‌شده رسمی از اعتراض و یا اقدام مستقیم، تمایل دارند؛ اما این اعمال، خودشان، یک جنبش اجتماعی را ایجاد نمی‌کنند. چراکه جنبش‌های اجتماعی به ارتباط و اتصال با یکدیگر در برخی روش‌ها، سازمان‌دهی و هماهنگی با استفاده از یک برنامه مشترک نیاز دارند؛ که این امر، آنچه را که "هویت جمعی" نامیده می‌شود فراهم می‌آورد. این مسائل از شکل‌گیری هویت جمعی، توسط آلن تورن و آلبرتو ملوچی و دیگر اندیشمندان و همکاران آن‌ها استدلال شده است (Jamison, 2010:813).

بسترسازی هویت جمعی در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی

همان‌طور که گفته شد، ملوچی موضوع هویت جمعی را در مطالعه "جنبش‌های اجتماعی جدید" معاصر به‌صحنه آورد. نظریه هویت اجتماعی^۶، یکی از بهترین مدل‌های روان‌شناختی اجتماعی توسعه‌یافته از فعل و انفعالات گروهی، از جمله خشونت درون‌گروهی است. با توجه به نظریه هویت اجتماعی، اعضای گروه، در اقدام جمعی خشونت‌آمیز، علیه گروه خارجی مشارکت می‌کنند، چنان‌چه آن‌ها بر این باورند که انجام این امر باعث بالا رفتن وضعیت گروه خود و پایین آمدن وضعیت گروه بیرونی می‌گردد. علاوه بر اقدام جمعی خشونت‌آمیز در برابر برون‌گروه‌ها؛ گروه‌ها همچنین، از استراتژی غیر خشونت‌آمیز همچون خلاقیت اجتماعی نیز استفاده می‌کنند که به آن‌ها اجازه تغییر شکل باورهای مشترک آن‌ها را می‌دهد به‌طوری‌که وضعیت درون‌گروهی در مقایسه با وضعیت بیرون‌گروهی بهتر به نظر می‌رسد (Upal, 2015:60).

- 1- Theory of Collective Behavior
- 2- results-oriented
- 3- values-oriented
- 4- Herbert Kitschelt
- 5- political opportunity structures
- 6- Social identity theory(SIT)

در این راستا، یک نمای کلی از ادبیات افراط‌گرایی در بین مسلمانان مهاجر در اروپا، بحران هویت را یک عامل کلیدی جدانشدنی در این روند، می‌یابد. مطالعات انجام‌شده نیز به‌طور معمول بر دست‌کاری هویت توسط گروه‌های افراطی اسلامی خشونت‌آمیز، تمرکز می‌کنند. می‌توان به این بحث با تکیه بر نقش هویت در افراط‌گرایی با استفاده از نظریه هویت اجتماعی پرداخت. در این نظریه، شکل‌گیری و فرآیند تحول هویت‌های اجتماعی بررسی شده و استدلال می‌شود که ماهیت گروه‌ها در سطح جامعه و شبکه‌ها، ممکن است به آمادگی هویت برای رادیکالیزه شدن و افراط‌گرایی کمک کند. به این منظور، تمرکز ویژه به‌طور کلی بر سازمان‌ها و مؤسسات غیردولتی اسلامی و تأثیر بالقوه‌ی آن‌ها بر هویت دینی مسلمانان مقیم اروپا می‌باشد (Raffie, 2013:68).

برخی بر این باورند که به‌رغم وجود عوامل و انگیزه‌های عقیدتی مشابه (متغیر مستقل) که محرک اقدام جمعی گروه‌های اسلام‌گرا می‌شود (متغیر وابسته) شکل و جهت این اقدام جمعی اسلام‌گرایانه را عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متعدد (متغیرهای میانگین یا دخیل) تعیین می‌کند. تحت تأثیر همین عوامل و متغیرهای محیطی است که اقدام جمعی اسلامی از نظر درجه و شدت گرایش به خشونت یا فعالیت مسالمت‌آمیز همواره یکسان نیست. این متغیرهای میانگین را می‌توان به متغیرهای کنترل‌کننده و متغیرهای تسهیل‌کننده تقسیم‌بندی کرد. متغیرهای کنترل‌کننده، آن دسته از علل و عواملی است که اقدام جمعی اسلامی خشونت‌گرایانه را تحت کنترل قرار می‌دهد و از شدت خشونت می‌کاهد. برعکس متغیرهای تسهیل‌کننده، آن دسته از عواملی است که اقدام جمعی اسلامی خشونت‌بار را تسهیل می‌کنند و هر چه تأثیر این عوامل بیشتر باشد، اقدام جمعی اسلامی شکل خشونت‌بارتری به خود می‌گیرد. با توجه به محیط سیاسی داخلی و بین‌المللی خاورمیانه، ده متغیر میانگین را می‌توان در تأثیرگذاری بر جهت و شکل اقدام جمعی اسلام‌گرایانه خشونت‌بار یا مسالمت‌آمیز در نظر گرفت. از این میان شش متغیر را در قلمرو متغیرهای تسهیل‌کننده و چهار متغیر دیگر را در قلمرو متغیرهای کنترل‌کننده قرار می‌دهیم. متغیرهای تسهیل‌کننده عبارت‌اند از: توجیحات ارزشی و هنجاری، سنت و سوابق تاریخی، اقتدار سازمانی و نهادی، سکولاریسم، سرکوب و فشار، مداخله خارجی و متغیرهای کنترل‌کننده عبارت‌اند از: مشارکت سیاسی، اصلاحات و توسعه اقتصادی، سیاست‌های وحدت‌گرایانه، مسئله فلسطین (احمدی، ۱۳۷۷: ۷۶-۷۷).

نظریه دیگر، از خورشید احمد، محقق پاکستانی است. وی تجربه جوامع مسلمان در دو قرن اخیر و رابطه میان مسلمانان و غرب را که در استعمار ریشه دارد، بستر مناسبی برای تبیین گسترش تجدید حیات طلبی اسلامی می‌داند. به نظر او ریشه‌های رستاخیز اسلامی معاصر را باید در میراث استعماری جستجو کرد. تجدید حیات طلبی اسلامی معاصر محصول فرآیند استعمار و عملکرد آن در جهان اسلام بود. توسعه

جوامع غربی و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی، نخبگان سیاسی و فکری را به چاره‌جویی واداشت. گروهی از این نخبگان راه چاره را پیروی از تمدن غرب و تقلید جوامع اسلامی از تجربه غربی‌ها در توسعه می‌دانستند. خورشید احمد این استراتژی را "استراتژی نوگرایی" می‌نامد. گروهی دیگر که تعلق خاطر و تعهد بیشتری به ارزش‌ها، عقاید و سنن بومی داشتند، دوری مسلمانان از روح اسلام را علت اصلی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی در نظر گرفته‌اند و بازگشت به سنن اسلامی را تنها راه جلوگیری از انحطاط این جوامع می‌دانستند. در میان این گروه دو شیوه نگرش درباره اسلام ظهور کرد. نگرش اول که دیدگاهی پوزش‌طلبانه داشت، تمامی مظاهر پیشرفت و تمدن غرب را انکار می‌کرد. خورشید احمد این نوع طرز تفکر را "استراتژی مقاومتی حفاظتی" می‌نامد. گروه دوم درباره دستاوردهای غرب، رهیافتی گزینشی دارند. این گروه غرب را به‌عنوان یک تمدن در نظر گرفته و جنبه‌های مثبت و منفی آن را مد نظر قرار می‌دهند. از سوی دیگر، این‌ها به اسلام نیز به‌عنوان یک میراث تمدنی می‌نگرند. آن‌ها خواستار ظهور اسلام به‌عنوان یک جنبش اجتماعی-سیاسی هستند که در پی بازگشت به پیام اولیه اسلام است. خورشید احمد این طرز تفکر را "استراتژی تجدید حیات اسلامی" می‌خواند که ریشه بیشتر جنبش‌های اسلامی معاصر در آن قرار دارد (احمدی، ۱۳۷۷: ۵۹-۶۰).

مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی

در ابتدا می‌توان گفت، مطالعات گوناگون انجام‌گرفته در این زمینه، ارتباط مثبتی بین کنش جمعی و متغیرهایی مانند هویت اجتماعی، بی‌عدالتی درک شده، احساسات و اثرگذاریِ اثرپذیری درک شده را نشان داده‌اند. فرد باید احساس تعلق به یک گروه را شناسایی کند (هویت‌یابی اجتماعی)^۱؛ گونه‌ای از بی‌عدالتی تحمیل‌شده بر گروه خود (و خود) را درک کند (بی‌عدالتی درک شده)^۲؛ نسبت به اوضاع، مشوش و مضطرب باشد (احساسات)^۳؛ و در آخر نیز، عمل جمعی را مؤثر تلقی کند (اثربخشی درک شده)^۴؛ تا بدین منظور آمادگی لازم برای اقدام جمعی نشان داده شود. در همین راستا، ون زومرن و همکارانش (۲۰۰۸) نقش نقص/کمبود/وضع نامساعد را در مدل خود ذکر می‌کنند که از آن به‌عنوان مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی^۵ یاد شده است. یکی از فرضیات اصلی آن‌ها این است که نوع نقطه ضعف و نقصانی که

- 1- social identification
- 2- perceived injustice
- 3- emotions
- 4- perceived efficacy
- 5- the Social Identity Model of Collective Action (SIMCA)

تظاهرکنندگان درک می‌کنند، در رابطه بین متغیرهای پیش‌گویانه و اهداف اقدام جمعی تأثیر دارد. این نقطه ضعف می‌تواند: ۱- به یک نابرابری ساختاری اجتماعی که به‌طور مداوم وجود داشته (به‌عنوان مثال، در میان اقلیت‌های قومی) مربوط باشد که ممکن است در مسیر ایجاد جایگزینی برای وضع موجود منجر شود. ۲- و یا این نقطه ضعف ممکن است بدین دلیل باشد که وضع موجود به‌طور ناگهانی تغییر کرده و باعث نابرابری اجتماعی شده است که این امر نیز به‌نوبه خود ممکن است منجر به ناراضی‌های افراد دخیل شود. در شرایط اول افراد تأثیرپذیر، از وضع موجود ناراضی بوده و خواستار تغییر آن هستند؛ درحالی‌که در حالت دوم، وضع موجود توسط عوامل بیرونی تغییر می‌یابد که منجر به اختلاف در وضع موجود معین گردیده و بنابراین موجب ناراضی‌های می‌شود (Tel, 2012: 3-4).

اما مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی^۱ که توسط وون زومرن و همکارانش توسعه یافته است، اثر جمعی احساسات منفی مبتنی بر گروه‌ها و مسیرهای هویت اجتماعی را با هم ادغام می‌کند. بدین ترتیب، با توجه به این مدل، افراد زمانی دست به اقدام جمعی خواهند زد که بر این باور باشند، اقدامات گروهی آن‌ها، می‌تواند مؤثر باشد، می‌توانند واکنش‌های قوی‌تری را تجربه کنند و می‌توانند با گروهی اجتماعی شناسایی شوند که سعی در بسیج کردن اقدام جمعی دارد. هویت اجتماعی اقدام جمعی، همچنین، بر نقش محوری فرایندهای هویت اجتماعی در ارزیابی احساسات مبتنی بر گروه و باورهای تأثیرگذار، تأکید دارد. این امر نشان می‌دهد که هویت اجتماعی از یک‌سو هم یک پیش‌بینی مستقیم از عمل اجتماعی است و هم یک پیش‌بینی غیر مستقیم و با واسطه از طریق احساسات مبتنی بر گروه و مسیرهای اثربخش جمعی می‌باشد (Bamberg et al, 2015:157).

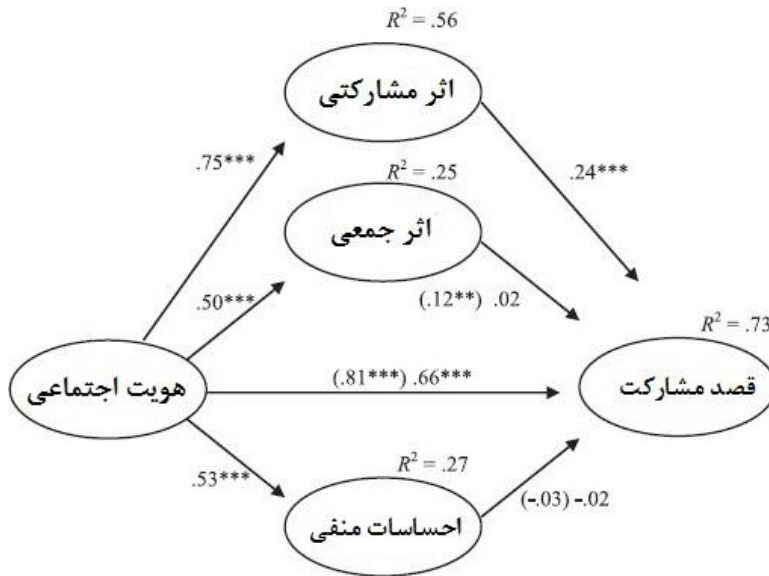
ون زومرن و همکارانش^۲ (۲۰۱۳) هویت اجتماعی اقدام جمعی را با مفهوم جدیدی از اثربخشی مشارکتی^۳ و با هدف آشکار کردن پارادوکس اولسون (۱۹۶۵) از مشارکت در اقدام جمعی به‌عنوان یک معضل اجتماعی، بسط دادند؛ چنانچه (به گفته اولسون) هنگامی که بازیگران عقلانی بر این باور باشند که گروه آن‌ها می‌تواند از طریق اقدام جمعی اهداف خود را تحقق بخشد، آن‌ها نباید در این اقدام جمعی شرکت کنند، زیرا انتظار سود کمی از مشارکت خود را دارند. لیکن برعکس، تحقیقات نشان می‌دهند که افراد وقتی باورهای کارآمد جمعی‌شان قوی‌تر باشد، بیشتر در معرض شرکت و مشارکت قرار می‌گیرند. بدین ترتیب ون زومرن و همکارانش (۲۰۱۳) باورهای کارآمد مشارکتی را به‌عنوان توضیح این پارادوکس پیشنهاد می‌کنند (Bamberg et al, 2015:158).

1- social identity model of collective action (SIMCA)

2- Van Zomeren, Saguy, and Schellhaas

3- participative efficacy

به طور کلی می‌توان گفت الگوی هویت اجتماعی اقدام جمعی که توسط ون زومرن و همکارانش بسط و توسعه یافت، به غیر از مسیر هویت اجتماعی، دو مسیر دیگر را نیز برای اقدام جمعی مطرح می‌سازد: مسیر اثربخشی و مسیر احساسات که در این روند هویت اجتماعی به عنوان "پلی" مفهومی بین این دو مسیر عمل می‌کند. هر دو مسیر به ترتیب در پژوهش‌های مرسوم درباره باورهای کارآمد^۱ و نظریه محرومیت نسبی^۲ ریشه دارند. خشم و خشونت که به طور سنتی با رفتار معترضان در ارتباط است، می‌تواند به عنوان یک شکل خاص از رفتار جبران‌کننده در این روند تلقی شود (Heinrich Rees, 2015: 17-18).



شکل ۱: نتایج حاصل از مدل‌سازی معادله ساختاری^۳ در بررسی تعمیم مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی.

به عبارتی دیگر، مدل هویت اجتماعی وون زومرن و همکاران وی، حاکی از آن است که افراد در تلاش‌های گروهی، برای ایجاد یا واژگون کردن تغییرات اجتماعی درگیر خواهند شد؛ زمانی که آن‌ها به این باور برسند که تلاش‌های هماهنگ گروهی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، واکنش‌های احساسی انگیزه‌بخش به بی‌عدالتی را تجربه می‌کنند و با گروه‌های مرتبط شناسایی می‌شوند که می‌توانند از این طریق به بسیج اجتماعی دست یابند. در واقع از دید زومرن هویت اجتماعی، تأثیرات مستقیمی بر عمل

- 1- efficacy beliefs
- 2- relative deprivation theory
- 3- the Structural Equation Modeling (SEM)

جمعی و تأثیرات غیر مستقیمی نیز از طریق واکنش‌های مرتبط به بی‌عدالتی و همچنین اعتقادات گروهی داشته است؛ اما اخیراً توماس و همکاران وی نیز مدل دیگری را با نام کپسوله شدن هویت اجتماعی در عمل جمعی^۱ پیشنهاد داده‌اند که در واقع همان مسیر زومرن و همکاران وی را پیش‌بینی می‌کند، لیکن پیشنهاد می‌کند که هویت‌های جدید می‌توانند خارج از واکنش‌های به اشتراک گذاشته بین خود (همان بی‌عدالتی و اثربخشی و...)، به حالتی از وضعیت‌ی خاص ظهور یابند (thomas et al, 2015:7-8).

در کل، تحقیقات درباره مبحث اقدام جمعی، بر تمرکز روی بررسی انگیزه‌ها جهت عمل در میان اعضای یک گروه گرایش می‌یابد. در مجموع می‌توان سه انگیزه مشترک برای اقدام جمعی را شناسایی کرد: ۱- قدرت شناسایی با گروه‌های محروم (طرد و به حاشیه رانده شده) ۲- خشم و نارضایتی بر پایه‌ی احساسات گروهی و ۳- درک اثربخشی و تأثیرگذاری گروه‌های محروم (طرد و به حاشیه رانده شده) در جامعه به‌عنوان یک کل برای به چالش کشیدن موقعیت پایین جایگاه گروهی خود و دستیابی به تغییرات اجتماعی. از سوی دیگر می‌توان گفت، هم نظریه بسیج منابع که در آن، اثربخشی درک شده به‌عنوان یک انگیزه برای عمل جمعی شناخته شده است و هم نظریه محرومیت نسبی که بی‌عدالتی و خشم درک شده را به‌عنوان انگیزه مشخص می‌کند، توضیح می‌دهند که چرا بخشی از افراد محروم جامعه در اعتراضات درگیر شده و سایرین درگیر نمی‌شوند. چنانچه چارچوب‌های نظری ادغام‌شده و منسجم نیز بر روی گروه‌های محروم جامعه تمرکز دارند: همچون مدل مسیر دوم اقدام جمعی از استورمر و سیمون که شناسایی گروهی و درک اثربخشی مفهومی از مسیرهای متمایز گروهی، جهت اقدام جمعی در میان اعضای گروه‌های محروم جامعه را بررسی کرده‌اند. همچنین مدل هویت اجتماعی اقدام جمعی که از یک‌فرا تحلیل درباره ۶۷ مطالعه اقدام جمعی در میان اعضای گروه‌های محروم، تبیین شده است و در ادامه سه پیش‌بینی منحصر به فرد از تمایلات به سمت اقدام جمعی را از یکدیگر متمایز کرده است: شناسایی یا تعیین هویت گروه، بی‌عدالتی و خشم درک شده و اثربخشی گروهی درک شده (Saeri, 2015:4-5).

نظریه هویت اجتماعی اقدام جمعی، رفتار را به‌عنوان یک عضو گروهی نشان می‌دهد؛ بنابراین، یک حس قوی از هویت جمعی، برای اعضای گروه، جهت شرکت در رفتار جمعی، لازم است که به بهبود وضعیتشان در گروه کمک می‌کند. بر اساس یک بررسی کلی از ۶۴ مورد مطالعه، وون زومرن و همکارانش در تجزیه و تحلیل خود، اثر تصادفی همبستگی را به‌طور متوسط، مابین شناسایی اعضای گروه و مشارکت در اقدام جمعی، گزارش داده‌اند. قدم نخست شناسایی بیشتر در مورد شناسایی گروه‌های محروم در جامعه

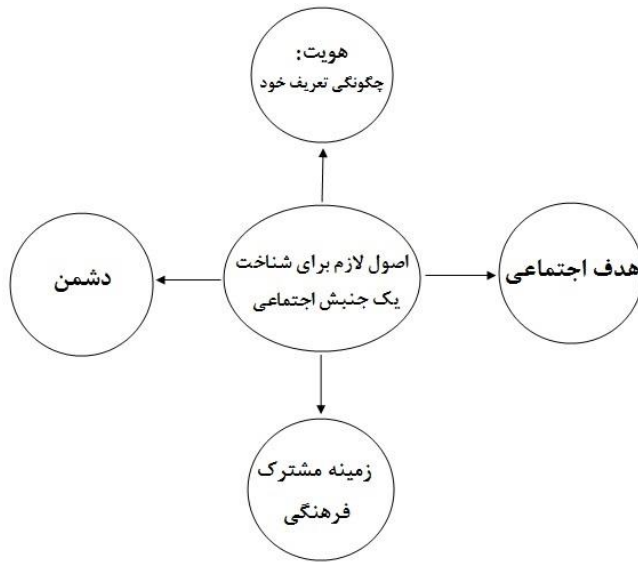
1- encapsulation model of social identity in collective action (EMSICA)

بود که معمولاً این اعضاء، از جانب جنبش‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شوند. در قسمت دوم فرآیند شناسایی، هنجارها، منافع و اهداف جنبش‌ها، تعریف می‌شوند، در نتیجه به‌گونه‌ای فعالانه، در یک "تعهد درونی"، درگیر می‌گردند. به عقیده محققان، شکل دوم از شناسایی، پیش‌بینی قوی‌تری از مشارکت اقدام جمعی نسبت به مورد اول شناسایی دارد. مدل دوم ترکیبی از مسیرهای هزینه-فایده و مسیرهای هویت اجتماعی می‌باشد (Bamberg et al, 2015:156-157).

برخی پژوهشگران عناصری از نظریه هویت اجتماعی و نظریه خود طبقه‌بندی^۱ ترنر را برای تجزیه و تحلیل و رو به جلو بردن بحث در توضیح شکل‌گیری و تحول هویت در فرایند افراط‌گرایی، استفاده کرده‌اند. این دو نظریه بدین خاطر در این زمینه استفاده شده‌اند که تأثیر اجتماعی و شناختی از گروه‌ها و طبقات اجتماعی را بر توسعه هویت‌های فردی مورد بررسی قرار داده و از این رو، مابین شکاف موجود بین فرد و محیط قرار گرفته در آن، پل می‌زنند. افراط‌گرایی در خلأ رخ نمی‌دهد و نظریه هویت اجتماعی همچون نظریه جنبش‌های اجتماعی^۲، به‌عنوان ذره‌بینی جهت مشاهده فرآیند افراط‌گرایی مفید است. نظریه هویت اجتماعی، در درجه اول، در فرایندهای اجتماعی و شناختی تحت تأثیر پویایی‌های درون یک گروه جذب شده و در درجه بعد به بررسی این نکته می‌پردازد که چگونه این فرایندها، هویت‌ها را شکل می‌دهند. هویت‌های اجتماعی، بازتابی از دسته‌بندی‌ها، گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی هستند که به افراد تعلق دارند. عملکرد اصلی گروه‌ها برای اعضای خود، از دید نظریه هویت اجتماعی، تقویت احترام به خود و نفس خود، تصورات قالبی درونی شده و هنجارهای توسعه‌یافته جهت حمایت از گروه است. این امر به‌عنوان "بالا بردن خود"^۳ و همچنین به‌عنوان تلاشی برای افزایش سطح وضعیت موجود در گروه، شناخته شده است. روند تمایز گروه و تخصیص چارچوب شناختی، به‌عنوان روند "طبقه‌بندی" شناخته شده است؛ اما در مورد نظریه ترنر می‌توان گفت نظریه خود طبقه‌بندی، فرآیندی شناختی است که به‌موجب آن، افراد هویت‌های اجتماعی خود را با تأکید بر شباهت‌های درون‌گروهی و تفاوت‌های میان‌گروهی تقویت می‌کنند. چنین تمایزاتی، مرزهای میان گروه‌ها و سیستم‌های معنا دهنده ذاتی گروه و مجموعه استانداردهای گروهی برای رفتار را برجسته می‌کنند. در نتیجه، استانداردهای گروهی طرحی برای هویت فردی و متعاقب آن رفتار فرد، می‌شوند؛ چرا که فرد "فاقد شخصیت"^۴ است؛ به عبارت دیگر فرد در نظریه خود طبقه‌بندی در گروه تبدیل به فرمت و یا شکلی تعمیم‌یافته‌ای از گروه‌های جمعی می‌گردد (Raffie, 2013:76-77).

- 1- theory of self-categorization(SC)
- 2- social movement theory(SMT)
- 3- self-enhancement
- 4- depersonalized

در نهایت در ارتباط با ابعاد مهم شناخت یک جنبش اجتماعی می‌توان به نمودار زیر اشاره نمود:



بدین ترتیب با دریافت شناختی کلی از هویت جمعی در جنبش‌های اجتماعی می‌توان گفت، جنبش‌های اجتماعی تنها مجموعه رویدادهای اعتراضی در مورد موضوعات خاص یا حتی کمپین‌های خاص نیستند. بلکه فرآیند جنبش‌های اجتماعی تنها زمانی صورت می‌گیرد که هویت جمعی که فراتر از وقایع و ابتکار عمل‌های خاص است، شکل گرفته و توسعه یابد. هویت جمعی نیز به‌طور کامل با "شناخت و ایجاد ارتباط" مرتبط است. بدین ترتیب احساسی از یک هدف مشترک و تعهد مشترک به یک علت وجود دارد که به فعالان یا سازمان‌های واحد این امکان را می‌دهد تا در یک بسیج جمعی گسترده‌تر، خود را به‌عنوان پیوندی ناگسستنی با دیگر بازیگران، -البته نه لزوماً مساوی و یکسان، بلکه سازگار و موافق- در نظر گیرند (هدف اجتماعی و زمینه‌های مشترک). همچنین در درون جنبش‌های اجتماعی معیارهای عضویت به شناخت متقابل بین بازیگران و همچنین چگونگی تعریف خود/دیگری بستگی دارد. همچنین بازیگران درگیر در اقدامات جمعی می‌دانند که خود را عناصر فرآیندهای بسیار بزرگتر و فراگیر تغییر - و یا مقاومت در برابر تغییر می‌دانند (هویت‌سازی خود و مقاومت در برابر دیگری) (della Porta and Diani, 2006: 21-22).

تبیین مفهوم هویت مقاومت

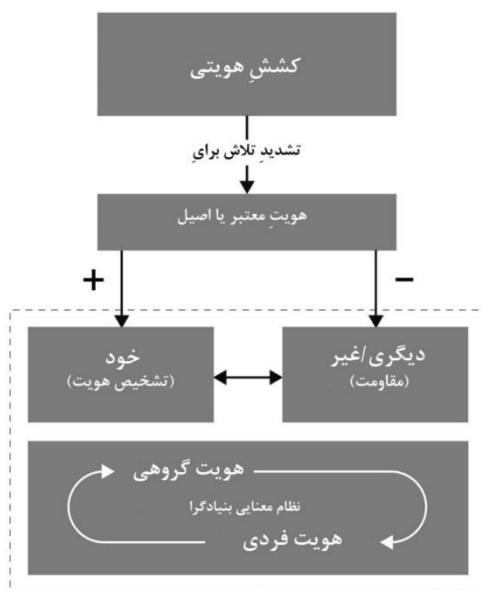
کاستلز هویت مقاومت را این گونه تعریف کرده است: "هویت مقاومت؛ توسط بازیگرانی ایجاد می شود که در موقعیت‌ها و شرایطی هستند که ارزش آن موقعیت توسط منطق هژمون یا سلطه، کاسته شده و خوار شده‌اند، بدین ترتیب، سنگرهای مقاومت و بقا را بر اساس اصول مختلف یا مخالف در برابر کسانی که در نهادهای جامعه نفوذ کرده‌اند، ایجاد می‌کنند. این نوع هویت، در مقابل یک هویت مشروعیت بخش می‌باشد که هویت پذیرفته شده غالب در جامعه است. در یک فرآیند تاریخی، بخش‌هایی از هویت مقاومت، به بخشی از هویت مشروعیت بخش تبدیل شده‌اند (Brandt & Hertel, 2015:67).

مانوئل کاستلز، در نظریه‌پردازی‌های خود از جامعه شبکه‌ای، دو نوع متفاوت از مقاومت را نام می‌برد. اولین نوع، از کتاب "قدرت و هویت" وی نشأت می‌گیرد که در آن وی توصیف می‌کند، چگونه در چارچوب یک جامعه شبکه‌ای جهانی، ابهام میان حاکمیت و بازنمود آنچه ارائه می‌شود، به تفکیک فرهنگی منجر می‌گردد. گروه‌های مختلف، به این شکاف در هویت، در یکی از سه روشی که وی بیان می‌کند، پاسخ می‌دهند: هویت مشروعیت بخش، هویت مقاومت و هویت پروژه‌ای. این هویت‌های اتخاذ شده، به ترتیب، دولت، مخالفت با دولت و شناسایی خود (تعیین هویت خود) را برای ایجاد معناسازی، طرح کردند. برای کاستلز، با در نظر گرفتن هویت بر مبنای مخالفت، گروه‌هایی که بر هویت مقاومت شکل گرفته‌اند، قادر به مقاومت در برابر جذب شدن توسط سیستم‌هایی هستند که آن‌ها را تابع و زیردست قرار داده‌اند (Castells, 2004:356).

بنیادگرایی روایتی از هویت مقاومت

برخی پژوهشگران از اصطلاح "مقاومت" جهت اشاره به انواع متفاوتی از تمایزات بنیادی یا دگرسازی استفاده می‌کنند؛ یعنی آنچه با اختلاف نظر، فاصله، انتقاد، مخالفت، اعتراض و یا شورش در ارتباط است. از نظر ایشان، معنای مقاومت متفاوت از تفسیرهای جامعه‌شناختی سنتی از لحاظ قدرت و سلطه است (Bunt, 2012:129). هویت‌ها از تمایزات بین "خود" و "دیگری" ساخته می‌شوند و سیستم‌های معناساز بنیادگرایی، مرزهای محکمی ایجاد می‌کنند که در آن‌ها می‌توانند هویت خود را شکل دهند. هویت‌های گروهی به شدت میان گروه‌های "خوب" و عناصری برای شناسایی آن‌ها در جامعه و گروه‌هایی که "شر" یا "دیگری" نامیده می‌شوند و باید در برابر آن‌ها مقاومت کرد، تمایز قائل می‌شوند. در سطح فردی، چنین

دوگانگی، فرض را بر این قرار می گذارد: یک تمایز دقیق بین یک فرد مسلمان/مذهبی "خود معتبر"^۱ و یک فرد غیر مسلمان "خود نامعتبر"^۲. ایشان می پندارند حس خود معتبر از طریق "خودشناسی مثبت" و تمایز قائل شدن با دیگری توسعه می یابد. در نتیجه، در این روند از ساخت و ساز هویت، دو الگو وجود دارد؛ مسیر مثبت خودشناسی و دیگری؛ مسیر مقاومت. برای هر یک از این مسیرها، نظام معنایی بنیادگرایی، مرزهای روشنی را تنظیم می کند. از یک سو با ارائه "درست" منابع دینی برای شناسایی و از سوی دیگر، با اشاره به عناصر "غلط" که باید از آنها دوری کنند. پاسخ دهندگان ارتدوکس، رادیکال و افراطی، همگی این مسیرها را دنبال می کنند. لیکن پاسخ دهندگان ارتدوکس بیشتر به سمت خودشناسی مثبت (هویت شناسی) و پاسخ دهندگان رادیکال و افراطی بیشتر به سمت مسیر مقاومت (هویت مقاومت) تمرکز دارند (Bunt, 2012:103-104).



به عنوان مثال از طریق فرآیند جمع آوری و تجزیه و تحلیل پیامها، تصاویر و ویدئوها از القاعده و داعش، این احتمال وجود دارد که بفهمیم چگونه جهادست های جهانی، از نظر استراتژیک، یک هویت از گروه های خود را ایجاد کرده اند. القاعده در طول سال ها تلاش کرده است که به عنوان یک گروه مقاومت

1- authentic self
2- unauthentic self

درک شود، اگرچه گروه‌های تروریستی دیگر به‌ندرت به وجود یک سازمان تروریستی بودن القاعده، اعتراف کرده‌اند. آنچه برای هویت القاعده اهمیت دارد، موقعیت آن به‌عنوان یک قربانی است. با داشتن این عقیده، این گروه، هویت خود را ایجاد کرده و آن را از طریق احساس همدلی توجیه می‌کند. به عبارتی، با ارتباط اقدامات دشمن اصلی القاعده یعنی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به همه‌ی مسلمانان، آن‌ها اذعان کرده‌اند که پاسخ خشونت‌آمیز آن‌ها، به خاطر همه مسلمانان و در یک حالت دفاعی است. موقعیت دفاعی القاعده، هر نوع سرزنش و انتقاد از اقدامات این گروه را نادیده گرفته، چنان‌چه این گروه جهادی، اقدامات دفاعی خود را با اشاره به جنایات مرتکب شده توسط دشمنان خود توجیه می‌کند. در نتیجه القاعده به‌طور کامل هویت تروریستی خود را پذیرفته و از نظر استراتژیک، از این هویت دفاعی و تروریستی در جهت توجیه اقدامات خود استفاده می‌کند (Hartshorne, 2015:40).

اما در توضیح هویت مقاومت و نقش گروه جهادی القاعده در این زمینه می‌توان گفت- هویت مقاومت یک هویت دفاعی است و توسط جنبش‌ها و تحرکات بنیادگرایی مذهبی همچون گروه‌های راست مذهبی در آمریکا و القاعده در جهان اسلام بهتر نمایش داده می‌شوند. این نوع از هویت، عمدتاً با خشم و ترس برانگیخته می‌گردد. چنان‌چه می‌توان گفت، از ژانویه ۲۰۱۱ نیز در جهان عرب، هویت مقاومت در برابر دیکتاتورهای منطقه افزایش یافت (Hendriks, 2012:2-3).

فرآیند جهانی‌شدن با تهدید و تخریب مبانی هویت‌های ملی، هویت‌سازی را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. بنابراین نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت، گریزناپذیر می‌شود. در این شرایط بحرانی، برخی افراد و گروه‌ها نظیر بنیادگرایان می‌کوشند با توسل به منابع و شرایط نسبی هویت‌ساز، خویشتن را بازسازی کنند و افراد دچار بحران هویت و معنا را برای مقاومت در برابر جهانی‌سازی و همگونگی الگویی منضم به آن، جذب و بسیج نمایند. پدیده بنیادگرایی دینی، به‌عنوان مهمترین جریان انعکاسی در تقابل و تعامل با مدرنیته و جهانی‌شدن در دنیای معاصر، پیش روی ماست (جوان شهرکی، ۱۳۸۷:۲۶۱). القاعده، نقطه پیوند اسلام رادیکال، تروریسم و جهانی‌شدن می‌باشد. در واقع، جهانی‌شدن و فشارهای همگون ساز ناشی از آن، موجب بروز مقاومت و واکنش‌های خاص‌گرایانه نظیر رادیکالیسم اسلامی و خشونت‌گرایی می‌گردد. از سوی دیگر همین جریان همگون ساز، با امکان‌پذیر نمودن دسترسی به فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات، این جنبش تروریستی را بیش از پیش تقویت نموده و به عبارت بهتر؛ آن را جهانی می‌کند (جوان شهرکی، ۱۳۸۷:۲۶۹).

به اعتقاد کاستلز، ساخت اجتماعی هویت، توسط زمینه‌ای از روابط قدرت تعیین شده است. از نظر وی، سه ریشه و فرم از روند ساخت و ساز هویت وجود دارد: اولین گام منطقی، یک تمایل ایجاد شده برای

مشروعیت بخشیدن به هویت سنتی در چارچوب اجتماعی می‌باشد. در سطح دوم ممکن است یک "تصدیق و تأیید خود" در برابر "هویت غیر" برنامه‌ریزی شود. مرحله سوم، بر ترکیب جنبه‌های دیالکتیک هویت، در اصطلاح یک هویت پروژه‌های اشاره دارد که به درک حسی از آینده و یا جهت‌گیری در جامعه ارتباط دارد. استدلال شده است که جنبش‌های اجتماعی، برای خودمختاری، در حال تبدیل شدن به پایه‌های اصلی برای مقاومت در جامعه اطلاعاتی جهانی شده هستند. شبکه‌های اطلاعاتی جهانی شده، اشکال جدید از انقیاد و تبعیت را ایجاد کرده‌اند و به‌طور فزاینده‌ای با اجتماعات مقاومتی مواجه می‌شوند که در آن‌ها اقدام جمعی، محلی شده و هویت‌ها به‌صورت محلی ایجاد شده است. در واقع به‌جای اتخاذ هنجارهای جهانی، تأکید، بر تجهیز و به کارگیری ارزش‌های محلی و شیوه‌های فرهنگی، در برابر ایدئولوژی‌های فراملی می‌باشد. این امر، انگیزه و جهشی برای خوداتکایی در جوامعی که به حامل‌هایی برای جریان‌های ضد فرهنگی تبدیل شده‌اند، می‌باشد. این روند ایجاد شده، همان مفهومی است که کاستلز آن را "بهشت اشتراکی" می‌نامد؛ یعنی همان روند ایجاد هویت و معناسازی در جامعه‌ی شبکه‌ای. این روند، به‌وضوح در قالب: حرکت‌های احیای قومی-ملی، بنیادگرایی مذهبی و دیگر اشکال اجتماعات رادیکال که همگی در برابر مفاهیم فرهنگی غالب از جهانی‌شدن تعریف می‌شوند، دیده می‌شود. این هویت‌های مقاومتی، به احتمال زیاد، به‌شدت تدافعی و واکنشی هستند، هرچند چنین گمان می‌رود که این هویت‌ها ممکن است به "هویت‌های پروژه‌های" فعال‌تری، جهت دگرگونی‌های اجتماعی وسیع‌تر، توسعه یابند (Goodman, 2001:7-9)

کاستلز بر این باور است که بنیادگرایی مذهبی، منبع اصلی ساخت و ساز هویت در جامعه شبکه‌ای است و این طرز فکر از "خدا"، پدیده‌ای متفاوت از سوی بنیادگرایی مذهبی است. به عبارتی، کاستلز اشاره دارد که باورها و فعالیت‌های بنیادگرایانه و فرایندهای ساخت و ساز هویت در جامعه شبکه‌ای همپوشانی دارند و در نتیجه جنبش‌های بنیادگرایانه جنبش‌هایی مبتنی بر هویت هستند. بنا به گفته کاستلز، "بنیادگرایی مذهبی، در سراسر تاریخ بشر وجود داشته است اما به نظر می‌رسد که در پایان این هزاره، به طرز شگفت‌آوری قوی شده است". وی همچنین استدلال می‌کند که سرمایه‌داری جهانی و فناوری اطلاعات که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد، معنای متفاوتی برای جهان اسلام داشت و آن این‌که به‌طور ضمنی به احیای اسلامی، تصفیه و تقویت اسلام اشاره دارد. برای کاستلز، بنیادگرایی اسلامی، همچون یک هویت بازساخته شده و همچون یک پروژه سیاسی در مرکز یک فرایند تعیین‌کننده می‌باشد که آینده جهان را

شکل می‌دهد. در نتیجه، ایدئولوژی اسلامی، به منبع اصلی هویت به‌خصوص در برابر سرمایه‌داری جهانی و اشاعه فرهنگی تبدیل شده است (Delibaş, 2008:160-161).

نتیجه‌گیری

هویت جمعی نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی دارد. هویت جمعی و تشکیل گروه‌ها همانند هویت فردی قابل درک هستند، هویت جمعی سبب کاهش و نادیده انگاشتن هویت‌های فردی می‌شود. هویت فردی و جمعی توسط گفتمان‌ها شکل گرفته و ایجاد می‌شوند. هویت‌های فردی با مقاومت در برابر قدرت‌های دیگر تبدیل به هویت جمعی می‌شوند. با شکل‌گیری هویت‌های جمعی جنبش‌های اجتماعی در پرتو تحولات جهانی شدن شکل می‌گیرند. در واقع، رفتار جمعی یکسان از طریق محیط و ارتباطات در بین گروه‌های افراطی هویت جمعی شکل می‌گیرد.

در عصر جهانی شدن خاص گرای قومی پدیده‌ای رو به فزون می‌باشد؛ که به دو صورت ۱. خیزش‌ها، تنش‌ها و ستیزهای قومی؛ و ۲. جنبش‌های ملی‌گرایانه می‌باشد. این خاص‌گرایی قومی اگر همراه با بنیادگرایی دینی باشد، تحول بزرگ در سطح اقدام جمعی در سراسر جهان صورت می‌گیرد. مثل شکل‌گیری پدیده داعش. چرا که بنیادگرایی دینی نه تنها به دین معینی محدود نمی‌شود و از لحاظ جغرافیای بسیار پراکنده است بلکه از لحاظ پیروان و بسیج شوندگان نیز تنوع چشمگیری دارند؛ بنابراین می‌توان واکنش به فرآیند جهانی شدن را به‌صورت بنیادگرایی و تأکید بر بازسازی هویت‌های بومی مشاهده کرد. جنبش‌های اجتماعی متکی بر هویت مقاومت، از آنجا که هویت-محور هستند دارای ابعاد پیچیده‌تری هستند که نتایج مخرب‌تری به دنبال دارند. عطف به یافته‌های این پژوهش می‌توان اظهار داشت که هویت‌های مقاومت در قالب جنبش‌های اسلامی که از آن به بنیادگرایی و رستاخیز اسلامی یاد می‌شود در برابر فرآیند جهانی شدن و مخاطرات سلبی آن در حال بازسازی، احیا و گسترش یافتن هستند.

منابع

- احمدی، حمید. (۱۳۷۷). آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه؛ طرح یک چارچوب نظری. *مطالعات خاورمیانه*، ۹۴-۵۵
- بیات، علی. (۱۳۸۶). *فرهنگ واژه ها*. قم: اندیشه و فرهنگ اسلام.
- جوان شهرکی، مریم. (۱۳۸۷). *مطالعه موردی القاعده: نقش جهانی‌شدن در گسترش بنیادگرایی دینی*. پژوهش، ۲۷۴-۲۴۹
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۱). *درباره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه بافر پرهام. تهران: نشر مرکز.
- نش، کیت. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر
- Bamberg, Sebastian & Rees, Jonas and Seebauer, Sebastian. (2015). Collective climate action: Determinants of participation intention in community-based pro-environmental initiatives. *Journal of Environmental Psychology*, 165-155.
- Brandt, Christian & Hertel, Fabian. (2015). *German ultras as political players? An analysis of the protest against the 'Secure Stadium Experience*. *Miscellanea Anthropologica et Sociologica*, 64-82.
- Bunt, H. v. (2012). *Purification and Resistance Glocal Meanings of Islamic Fundamentalism in the Netherlands*. Rotterdam: Erasmus University.
- Castells, Manuel. (2010). The Power of Identity, Second edition With a new preface, Table of Contents for Volumes I and III of Manuel Castells' *The Information Age: Economy, Society, and Culture*, A John Wiley & Sons, Ltd. Publication, Blackwell Publishing Ltd
- Castells, Manuel. (2006). *Globalisation and identity: A comparative perspective, transfer*
- Castells, M. (2004). *The Network Society A Cross-cultural Perspective*. Cheltenham: Edward Elgar.
- Delibaş, K. (2008). *Religious Identity and the Participatory Individual: Identity Politics and the Rise of Political Islam in Turkey*. *Todaies Review of Public Administration*, 187-155.
- della Porta, Donatella and Diani, Mario. (2006). *Social Movements: An Introduction*, Preface to the Ssecond Edition, Blackwell Publishing.
- Goodman, J. (2001). *Contesting Corporate Globalism: Sources of Power, Channels of Resistance?* *The International Scope Review*, 19-1.
- Hartshorne, E. (2015). *Al Qaeda, the Islamic State and the Terrorist Identity*. Kalmar: Linne University.
- Heinrich Rees, Jonas. (2015), *"From guilty conscience to collective climate action: The role of negative moral emotions in motivating individual and group-based proenvironmental behavior"*, der Fakultät für Psychologie und Sportwissenschaft der Universität Bielefeld

- Hendriks, H. J. (2012). *Contextualising theological education in Africa by doing theology in a missional hermeneutic*. Original Research, 8-1.
- Jamison, A. (2010). *Climate change knowledge and social movement theory*. Wiley Interdisciplinary Reviews: Climate Change, 823-811.
- King, W. (1986). *Social movement in United States*. New York: House.
- Melucci, A. (1981). *Ten Hypotheses for the Analysis of New Movements*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nurullah, Abu Sadat. (2008). Globalisation as a Challenge to Islamic Cultural Identity, University of Alberta, Canada, *The International Journal of Interdisciplinary Social Sciences*, volume 3, number 6
- Raffie, D. A. (2013). Social Identity Theory for Investigating Islamic Extremism in the Diaspora. *Journal of Strategic Security*, 91-67.
- Rosenmann, Amir & Reese, Gerhard and Cameron, James E. (2016). Social Identities in a Globalized World: Challenges and Opportunities for Collective Action, *Perspectives on Psychological Science*, Vol. 11(2) 202-221
- Saeri, A. K. (2015). *Collective action by outsiders to group conflict and inequality*. Queensland: The University of Queensland.
- Scholte, Jan Aart. (1996). *The geography of collective identities in a globalizing world*, University of Sussex, Review of International Political Economy 3:4 pp: 565-607
- Snow, David. (2001). *Collective Identity and Expressive Forms*, CSD Working Papers, Center for the Study of Democracy, Organized Research Unit, University of California, Irvine
- Tarrow, S. (1994). *Power in Movement: Social Movements, Collective Action and Politics*. Cambridge: Cambridge U Press.
- Tel, Gulizar. (2012), "Collective action as a means for social equity Two mediation models predicting collective action intentions in situations of structural versus incidental inequality", University of Twente, Corpus ID: 54547038,
- Thomas, E. F. Mavor, K. I. McGarty, C. (2015). *Group Interaction as the Crucible of Social Identity Formation: A Glimpse at the Foundations of Social Identities for Collective Action*. The Foundations of Identity and Action, 36-1.
- Upal, M. A. (2015). Confronting Islamic Jihadist Movements. *Journal of Terrorism Research*, 69-57.
- Vignoles, Vivian L. (2017). *Identity: Personal and Social*, University of Sussex, UK, Chapter to appear in Oxford Handbook of Personality and Social Psychology (2nd ed.), edited by Kay Deaux and Mark Snyder